

گزارشی از پنجمین نشست منتقدان کتاب ماه کودک و نوجوان



آیا نقد ادبی، ادبیات است؟

محمود کیانوش، وجود همین شباهت‌های ریشه‌ای را میان شخص شاعر و کودک، چنین توضیح می‌دهد:

«گفتم که شاعری «کودک‌ماندگی» است. زیرا که شاعر مانند انسان نخستینی که در عمر تاریخی خود، دوران کودکی را می‌گذراند، و مانند کودک که در عمر فردی خود، دوره‌اشنایی با زندگی و جهان را می‌گذراند، هم‌چنان به هستی و طبیعت نگرشی احساسی و عاطفی دارد و از این نگرش، دریافتی تخیلی و این دریافت را با زبانی استعاری بیان می‌کند. گفتم «کودک‌ماندگی» زیرا که انسان نخستین، در سفر شناخت هستی و طبیعت، ناگزیر از منزل‌های شعر و مذهب و فلسفه گذشت و به منزل علم رسید، در آن ماندگار شد و فن‌پردازی پیشه کرد. در این سفر بود که «تمدن» را پدیدآورد و با تمدن بود که بالغ و «بزرگسال» شد، اما بزرگسال شدن که دور شدن از کودکی است، به معنای بیگانه شدن با کودکی نیست.»

محمود کیانوش، در ادامه همین گفتار، از تقسیم‌بندی نگاه آدمی به پدیده‌ها، به نگاه «تخیلی» و نگاه «عملی» به تقسیم دوگانه شعر در شکل‌های «شعر» و «شبه شعر» می‌رسد و به گرایش در تعریف شعر دست می‌زند که ابراز آن به عنوان مرزبندی میان شعر و غیرشعر، به جسارتی سنت شکن نیازمند است.

«از این جاست که می‌توانیم تفاوت «شعر» و «شبه شعر» را دریابیم و با دریافت این تفاوت است که مثلاً این سخن ابوالفضل کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی را «شعر» می‌دانیم:

این ابر گرفته ز دریای بی‌کران

دود دل من است، در او اشک من نهان

... این مجموعه تخیلات شاعر است که این سخن او

را شعر کرده، حال آن که همین شاعر در نمونه دوم، مضمونی دارد که «تثقلی» است، نه «تخیلی». او می‌خواهد از خواجه یا مردی دولت‌مند سخن بگوید که سخت خسیس است. لطف این سخن که با وزن و قافیه به «شبه شعر» تبدیل شده، در طنز آن است:

تنها هرگز نخورد خواجه

در مدت عمر خویش نانی

نه آن که برد به خانه مهمان

لیک او باشد طفیل خوانی

تقسیم شعر به دو گونه «شعر» و «شبه شعر»، گرچه بر تعاریف امروزی از شعر در حیطه ضرورت حضور مجاز، استعاره، تصویر، حادثه در زبان و غیره صحه می‌گذارد، همیشه این گونه مرزبندی به ناگزیر، گفت‌وگوهایی را به دنبال دارد که ممکن است بسیاری از شعر دوستان کلاسیک‌پسند را به مذاق و سلیقه خوش نیاید؛ چرا که با همین مرزبندی، بسیاری از شعرهای سعدی یا نظامی، به محدوده «شبه شعر» رانده می‌شود و آن وقت است که تعریف شمس قیس و رشید وطواط و بسیاری دیگر از مقوله شعر، دستخوش لرزهای می‌شود که اگر گوینده‌اش محمود کیانوش باشد، حتماً به قلمرو شعر کودک نیز کشیده خواهد شد و اتفاقاً نقد شعرهای عباس یمنی شریف، توسط کیانوش، بر همین پاشنه می‌چرخد.

محمود کیانوش، حرف‌های تازه‌ای دارد و بر آن است تا با آیندگان به گفت‌وگو بنشیند. او گرچه حضورش را در عرصه سرودن شعر کودک کنار گذاشته، نگاه دوباره او دستکم در زمینه «نقد شعر»، غنیمتی است که بار دیگر، غنودن در خنکای این سایبان بخشنده را برای دوستاران ادبیات کودک در ایران مقنن می‌سازد.

درآمد:

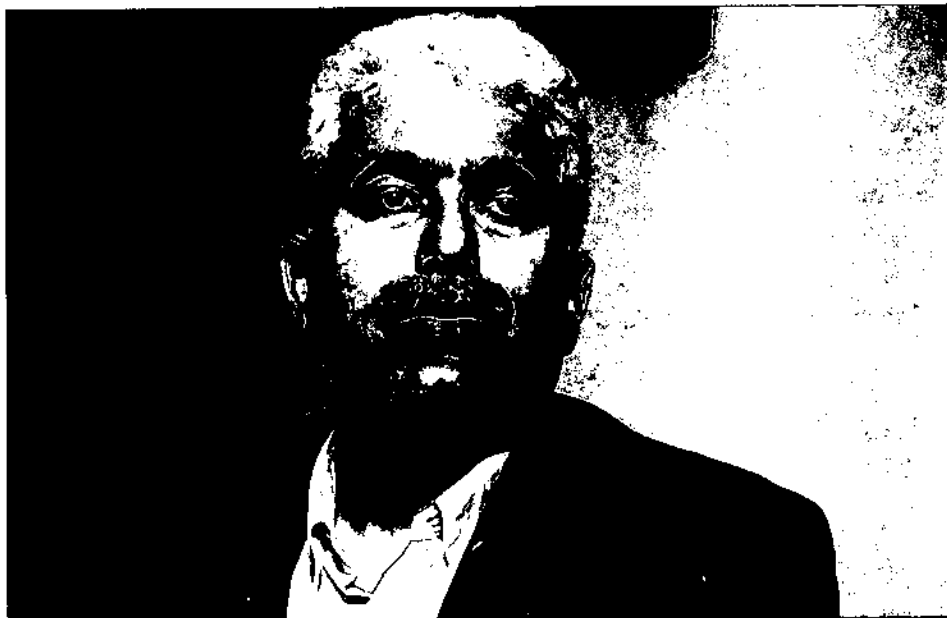
بحث نشست پنجم منتقدان کتاب ماه، به تاریخ نقد در شرق کشانده شده است. درباره نقد در ادبیات عرب دکتر شوقی ضیف می‌نویسد: «نخستین بار واژه نقد، به این صورت، در عصر عباسی (۱۳۲-۶۵۶ ه. ق) به کار برده شد. ولی قبل از آن، این واژه، بر چند معنی، مورد استفاده قرار گرفته است؛ از آن جمله به معنی نکویش و پرگویی کردن. و در نزد صرافان، هنگام جدا کردن درم و دینار اصل از تقلبی». این همان معنی نقد است که مرحوم دکتر معین، در لغت‌نامه خود، آورده است و اغلب لغت‌نامه‌نویسان نیز آن را چنین معنی کرده‌اند.

شوقی ضیف هم چنین بر نقد شفاهی شعر شاعران عرب، دوره جاهلی، اشاره می‌کند. آنان شعرهای خود را در قبیله خود یا در بازار و میان دیگر قبایل می‌خواندند و جمعی آنان را تحسین و جمعی تمسخر می‌کردند. در این نشست نیز اشاره‌ای بر نقد شفاهی شده است. نقد شفاهی در شعر فارسی، حداقل آن بخشی که به دربارهای شاهان شعرنوست و ادب‌پرور راه می‌یافت، انجام می‌شد و شاعران به اندازه قدرت و قوت شعر خود، ارج و مقام می‌یافتند. درباره نقد شعر فارسی، مصحح «مجمع‌الفصح» مظاهر مصفا، در ضمن ایراد به تذکره‌نویسان می‌نویسد: نویسندگان کتاب‌های تذکره برای نشان دادن اهمیت شاعر و سبک و سلیقه او در شعر به کلمه‌بازی و لفظ‌پردازی پرداخته‌اند و اگرچه برای بعضی از آنان که شعرشان بوده‌اند و سخن درست و استوار از نادرست و سست باز می‌ساخته‌اند، تحلیل و تجزیه سبک و تحلیل شیوه بیان و بیان جهت‌های امتیاز شعر شاعری از شاعر دیگر میسر بوده است، پای‌بند ظاهر

و صنعت‌سازی و تکلف آنان را آسوده وانگذاشته است.... بر من پوشیده نیست که بعضی از تذکره‌نویسان، دارای ذوق سلیم برای شناخت خوب و تشخیص سخن درست بوده‌اند و دلیل این مدعا انتخاب‌های بسیار استادانه و به‌جای ایشان از شعر شاعران است و جای تردید نیست که اگر می‌خواستند و به تحلیل سبک و انتقاد شعر و مقایسه همت می‌گماشتند، به خوبی از عهده برمی‌آمدند و امروز کار سخن‌سنجان به چندین درجه آسان‌تر و راه تحقیق کوفته‌تر و هموارتر می‌شد. شاید جای انتقاد و بحث و مقایسه و تحلیل سبک و تعیین سلیقه خاص و امتیاز سخن هر شاعر را کتاب تذکره نمی‌دانستند و آن را برعهده کتاب‌های بدیع و نقد شعر و عروض و قافیه که هر یک از جهتی می‌تواند شعری را مورد انتقاد و تحلیل قرار دهد واهی گذاشتند... شاهد این معنا، کتاب پربار و گران‌بهای المعجم فی معاییر اشعارالمعجم شمس‌الدین محمد قیس رازی، سخن‌سنج و محقق نامدار آغاز سده هفتم هجری است که با ذوق سلیم و فطرتی استوار، به کار نقد شعر پرداخته است. در همین مقدمه، به مقاله نوم از چهار مقاله نظامی عروضی که ماهیت شعر و شاعر است، اشاره شده است. این مقاله یک قرن پیش از قیس رازی نوشته شده است.

اگر این خط را پی بگیریم، حیات این نوع نقد را تا دوره قاجاریه خواهیم دید. دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، در جلد دوم از کتاب نقد ادبی می‌نویسد:

«در این زمان [دوره قاجار] بعضی اوقات مسایل لغوی و عربی مثل سایر مسایل فقهی به آنها [فقها و مجتهدان] عرضه می‌شد. چنان که در کتاب معروف جامع‌الاشتات



روح الله مهدی پور عمرانی

است. درست است که نوشته نمی‌شود، ولی ارائه می‌گردد و هر ارائه‌ای، نوعی اجرای جدید است. هر نقدی به عنوان متن، یک اثر ادبی محسوب می‌شود. تمام مشخصاتی که یک اثر ادبی ممکن است داشته باشد، قاعداً باید در یک نقد هم موجود باشد. همان‌طوری که یک اثر ادبی مثل شعر و مشخصاً داستان، دارای عناصر و شاکله کار است، نقد ادبی هم باید این‌طور باشد. پس این‌جا تقسیم‌بندی دیگری از نقد می‌شود ارائه داد که می‌گویند نقد روش‌مند یا نظام‌مند و نقد غیرروش‌مند. هرگاه ارزش‌های یک متن بر اساس یک روش علمی کشف و دریافت شود، به آن نقد روش‌مند می‌گویند به طور خلاصه، نقطه مقابل این رفتار با متن را می‌شود نقد غیرروش‌مند گفت. من قبل از این که این بحث را ادامه بدهم، می‌خواهم بگویم همه آنهایی که به عنوان منتقد نو، آثاری از آنها حداقل ترجمه شده و در دسترس من بوده است، برخلاف آن چیزی که در تئوری‌های‌شان می‌گویند و در کتاب‌های خود می‌نویسند، وقتی که خودشان می‌خواهند نقدی را اجرا کنند، همان‌گونه نیستند که قبل از آن، در تئوری به آن معتقد هستند. برای همین، چند نمونه از کسانی که به عنوان منتقدین نو مطرح هستند، برای شما قرائت می‌کنم. قبل از این که این نمونه‌ها را بخوانم، چند جمله درباره کتاب «داستان و نقد داستان»، ترجمه آقای احمد گلشیری، برای‌تان ذکر می‌کنم. ارزش این مجموعه، بازنگری داستان‌ها از چشم منتقدانی است که بیشتر در زمره منتقدان نوشناخته می‌شوند. از سوی دیگر، اهمیت مطالعه داستان‌ها همراه با نقد آنها و نیز کارگاه نقد، در این است که می‌خواهد سودمندی‌های این نوع نقد را بگوید. اجازه بدهید از جلد اول شروع بکنم. بروکس و پن‌وارن، دو تن از منتقدان مکتب نقد نو هستند که داستان سوگواری چخوف را نقد کرده‌اند. چند جمله‌ای از این دو منتقد نو را می‌خوانیم: «در بند نخست، به تصویر نهایی مرد در سر پیچ خیابان، به هنگام شب با برفی که بر او و اسب کوچک می‌بارد، دقت کنید. این صحنه اگرچه تپهایی را القا می‌کند، اما شرحی که در توصیف صحنه داستان می‌آید، همدردی ما را برنمی‌انگیزد. درحقیقت وقتی که چخوف توصیف مستقیم بی‌طرفانه و عینی را کنار می‌گذارد، بر سر آن است که از شدت همدردی ما کاسته شود، نه آن که افزایش یابد...».

با کشف رازهای نهفته یک متن، به لذت برسد. خلاصه این که از خوانش متن، چیزی عایدش می‌شود. تحلیل یک متن هرچه را که در درون متن است، بیرون می‌کشد و متن را بازمی‌کند. پیروان مکتب‌های جدید نقد، مخصوصاً مبحث نقد معطوف به خواننده، می‌گویند که تحلیل متن یعنی به جای خواننده اندیشیدن و در نهایت، به این‌جا می‌رسند که می‌گویند: کسی که متن را تحلیل می‌کند در اصل می‌خواهد متن را از حرکت بازدارد به عبارتی، می‌خواهد از حرکت متن به جلو و در اصطلاح از فراروی متن جلوگیری بکند.

بعضی‌ها معتقدند که هر متنی مثل یک اندام‌واره و آرگانیسم زنده است؛ زنده می‌شود، رشد می‌کند، تکثیر می‌شود و سرانجام ممکن است بمیرد. همان‌طور که مؤلف می‌میرد، متن هم ممکن است اثر خودش را در یک دوره تاریخی از دست بدهد که این‌جا «مرگ متن» مطرح می‌شود. از این دیدگاه، وقتی متن خوانده می‌شود، پویایی و زندگی می‌یابد. خوانندگانش واکنش‌های آن، نوعی فرآیند است، از آن جهت فرآیند است که تابع یک سری رابطه، قانونمندی و اصول است. منظور از خواندن یا خوانش، چنان‌که در نزد عوام مصطلح است، اصلاً به معنی ادا کردن واژه‌های یک متن یا چند کلمه نیست. این شاید ساده‌ترین تلقی از خوانش متن باشد چون نوشتن نیز نوعی خوانش است؛ باید این گونه در نظر بگیریم که هر متنی، نوشته‌ای یا شعری پیش از آفریده شدن، باید خوانده شود. توسط پدیدآورنده آن متن، در ذهن خواننده می‌شود. به عبارتی، متن ابتدا در ذهن مؤلف خوانده می‌شود و بعد به اجرا درمی‌آید. اجرای یک متن، خود خوانش دست دومی است؛ انگار که دوباره خوانده، از طرفی، وقتی متن تولید شد، به دست خواننده می‌رسد که در این‌جا با سومین مرحله خوانش روبه‌رو هستیم. همه متن‌ها مثل هم نیستند و بحث‌هایی که در این مورد است، شاید ما را به جایی نرساند. اما بعضی از متن‌ها توانایی این را دارند که گسترش پیدا کنند و خواننده بتواند آن را ادامه بدهد. به چنین متن‌هایی، متن باز گفته می‌شود.

از طرفی، نقدها را به دو روش می‌شود ارائه داد: یکی نقد شفاهی یا شنیداری است و دیگری نقد نوشتاری یا مکتوب. بیشترین بحث در مورد همین نقد نوشتاری یا مکتوب است. پس نقد شفاهی هم نوعی خوانش متن

میرزا ابوالقاسم قمی، جواب بعضی سوالات که در تفسیر ابیاتی از سعدی یا حافظ از وی پرسیده‌اند آمده است... حاج ملا محمد جعفر شریعتمدار استرآبادی، در رساله‌ای به نام جامع‌الفنون، خاطر نشان می‌کند که چهار علم از علوم عربی (صرفه نحو) بلاغت و لغت از شروط اجتهاد است...»

بحث در تاریخ نقد ادب فارسی که در این نشست، اشاره‌ای به آن شده بحثی علمی، عمیق و دقیق است که متأسفانه تاکنون به آن پرداخته نشده است. امید است مطرح شدن این گونه مباحث، انگیزه‌ای برای محققان در این عرصه باشند.

پنجمین نشست منتقدان کتاب ماه کودک و نوجوان، یازدهم دی ماه ۷۹ در محل خانه کتاب برگزار شد. در این نشست، روح‌الله مهدی پور عمرانی، دیدگاه‌ها و نظریاتش را درباره نقد ادبی طرح کرد که صحبت‌های وی با واکنش‌های حاضران در جلسه روبه‌رو شد. آن چه پیش روی شمامست، مشروح نشست منتقدان است که ملاحظه می‌کنید.

روح... مهدی پور عمرانی، در ابتدای جلسه و آغاز بحث، چنین گفت:

صحبتی که می‌خواهم بکنم شاید زیاد علمی و آکادمیک و به عبارتی تئوریک نباشد. تلاشم این است که برداشت‌های شخصی‌ام در زمینه نقد ادبی را که حاصل فعالیتیم در چند سال گذشته است و بهره‌هایی را که از بحث‌های این جلسات بردم، خدمت شما به صورت خلاصه عرض کنم. اگر بپذیریم که تعریف نقد این است که به شناخت و توضیح و تفسیر و در نهایت، ارزیابی و ارزش‌گذاری یک متن برسیم، یعنی اگر نقد را این‌طوری بخواهیم تعریف کنیم که ترکیبی از تعریف جدید و قدیم باشد، از این تعریف ساده، می‌توانیم حداقل به دو نکته مهم دست یابیم. یکی ارزیابی و تحلیل و تفسیر متن است و دومی تبیین تاریخ ادبیات و شناخت مکتب‌ها و سبک‌های ادبی. ارزش‌یابی و ارزیابی متن، کار ساده‌ای نیست؛ زیرا نقد فرآیندی از عمل ذهنی است و در این فرآیند زمینه‌هایی مثل سابقه ذهنی منتقد، میزان شناخت و آگاهی او نسبت به متنی که نقد می‌کند و سرانجام جهان‌بینی منتقد، تأثیرگذار است. در بی‌طرفانه‌ترین نقدها هم گرایش به مکتب خاصی از نقد به چشم می‌خورد. منتقد هم آدم است و آدم‌ها معمولاً نسبت به پدیده‌ای که در مقابلش قرار می‌گیرند یا آن را مورد ارزش‌یابی قرار می‌دهند، جانبدار هستند.

خوب، نکته‌های دیگری هم از تعریف نقد می‌توانیم پیدا کنیم. مثلاً می‌توانیم بگوییم نقد برای رازگشایی متنی است که خواننده می‌شود. رازگشایی می‌تواند در دو حوزه انجام بگیرد؛ یکی رازگشایی در ساختار و شکل متن و دیگری رازگشایی در محتوای متن. امروزه، بیشترین حجم کار، معطوف به رازگشایی در شکل‌بندی اثر است که بیشترین انرژی منتقد صرف آن می‌شود. چون اگر نقدها را نگاه کنیم، می‌بینیم که اکثراً می‌خواهند مسائل فرهنگ، فلسفه، منطق و زبان‌شناسی کار را در مکتب‌های جدید مثل مکتب اصحاب فرانکفورت و غیره بکنجاند. رازگشایی محتوایی هم که بیشتر به درونه اثر می‌پردازد، اصلاً تفسیر می‌کند؛ چرا که بخشی از کار نقد، تفسیر و تأویل کردن است که اصطلاح امروزی آن هرمنوتیک است. رازگشایی، زیبایی‌های نهفته یک متن را بیرون می‌کشد و بیان می‌کند و خواننده اگر نتوانست از شکل ظاهری یک اثر، از تکنیکش، از روش اجرای متن لذت ببرد، حداقل می‌تواند

جمله دیگری از جلد دوم همین کتاب می‌خوانیم. این را آقای تریلینگ، نوشته است در نقد داستان «انبار سوزان» فاکتر: «برای بسیاری از خوانندگان کشمکش سارتی - یکی از قهرمان‌های داستان - با پدرش در دسرهای فرزند دیگری از پسران جنوب، یعنی هاکلبری فین را به یاد می‌آورد. هاک، با همه ترس‌هایی که از تلاش‌های انسان‌های اهل معاشرت برای تمدن کردن خود احساس می‌کند، آن اندازه تمدن را دوست دارد و تحسین می‌کند که خواستار بودن در محیط امن خانه‌ای زیبا و راحت است و خوبی او را به طور غریزی جذب می‌کند، پستی و خشونت به طور غریزی بیزار او را برمی‌انگیزد.» باز هم آقایان بروکس و پن وارن در بررسی قصه «قرعه‌کشی» شرلی جکسون، به جای این که به رأس مثلث اشاره کنند، به اضلاع مثلث که بحث آن ماه‌های قبل این‌جا بود، اشاره می‌کنند. می‌خوانیم: «بیش از آن که به ویژه به این پرسش پاسخ بدهیم، باید بگوییم که این داستان، نوعی افسانه است. انگار آموزش می‌دهند، آقای فلائی این افسانه است، داستان نیست.

عدم پرداخت کلی آدم‌های داستان و این واقعیت که آدم‌های داستان همه صرفاً بدیل‌های انسان‌های معمولی‌اند و نیز سرشت خالی طرح داستان، این موضوع را روشن می‌کند. برای نمونه، مشهورترین افسانه‌های نخستین، یعنی افسانه‌های ایزوب یا ایساب، موقعیت‌های خیالی پیش ذهن ما می‌سازند که در آن جانوران با انگیزه‌های انسانی دست به عمل می‌زنند، هم‌چون انسان سخن می‌گویند و رفتارهای انسانی دیگری از آنها سر می‌زند.» باز از همین دو منتقد نو، در بررسی داستان «اصلاح سر» لین رادنو می‌خوانیم: «کنش اصلی در این‌جا داستان آدم شوخ یا جوکر همه‌کاره بازی است. او ذره‌ای از احساس و شعور و انسانیت بویی نبرده است و شوخی‌هایش وحشیانه و ابلهانه است و صرفاً در خدمت ارضای خودخواهی شخصی او است و سرانجام یکی از شوخی‌های او نتیجه معکوس می‌دهد و ما به رضایت اخلاقی می‌رسیم و شاهد آن می‌شویم که گزنده خود گزیده می‌شود و آدم بدله‌گو، درون نتایج مضرب یک شوخی گرفتار می‌شود.»

آخرین جمله را از جلد دوم این کتاب، برای شما قرائت

علیرضا حافظی

می‌کنم. از آقای لایونل تریلینگ که داستان «دشمنان» چخوف را نقد کرده و گفته است: «غالباً گفته می‌شود که چخوف بیش از هر نویسنده‌ای در نظریه و عمل در داستان کوتاه نو تأثیر داشته است. در این نکته سخنی نیست، با این همه، این نکته نیز درخور توجه است که یکی از عناصر داستان دشمنان را به هر نامی می‌توان می‌خواند، بدون آن که آن را نو بخوانیم. امروزه هیچ نویسنده‌ای به خود حق نمی‌دهد که با نوشتن قطعه‌هایی به تعمیم موضوع و گرفتن نتیجه‌های اخلاقی بپردازد. دارد به او درس می‌دهد؛ یعنی می‌گوید این غلط است و داستان را با آنها به پایان برساند» نظریه نو داستان‌نویسی که بخش مهمی از آن از داستان‌های چخوف، برگرفته شده است، در این باره می‌گوید که رویدادهای داستان، بدون یاری از تفسیرهای نویسنده، خود باید سخن بگویند.» یعنی باید نشان داده شود، قبل از این که خواننده بشود. قصه باید خودش یک موقعیت و ژرف‌کاوی در درون شخصیت را خودش به ما بگوید، نه این که نویسنده به ما بگوید. این‌ها دخالت‌هایی است که این آقایان، علی‌رغم این که نقد نو می‌نویسند، در کار نویسنده می‌کنند. درحالی که نقد نو، در تئوری می‌گوید نباید به نویسنده گفت این کار را بکن، این کار را نکن. اما وقتی می‌خواهند نقد بنویسند، خودشان این کار را انجام می‌دهند.

همانگونه که ملاحظه شد، منتقدین نو هم در نقدهای‌شان علاوه بر اشاره به مسائل تکنیکی، گاهی رهنمود هم داده‌اند؛ حالا چرا ما به آسانی و با همه این حرف‌ها، بپذیریم که نقد محصول خود غربیان است؟ چرا باید این‌گونه فکر کنیم؟ این‌طور نیست که ما در ایران اصلاً نقد نداشته‌ایم. نقد که این‌جا، همین‌طوری و یک‌دفعه به وجود نیامده است. مقلد صرف منتقدین غربی هم که نبودیم. من می‌خواهم به دو نمونه اشاره بکنم. کتاب تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله نائینی که در نقد آرای غزالی و بقیه دانشمندان علوم اجتماعی، در باب اداره حکومت‌های دینی نوشته شده و در آن شرایط احراز حاکمیت و ویژگی‌های حاکمان و بقیه مسائل ذکر شده، نقدی است بر آرای دانشمندان پیشین. حالا شاید این نقد ادبی نباشد، اما نقد است. این که ما نقد را به صورت متون مدونی که امروز از

طریق غربی‌ها وارد ایران می‌شود نداریم. دلیل بر قفلان نقد در مشرق زمین و ایران نیست، در حاشیه بسیاری از کتاب‌های دینی مطالبی نوشته شده است که وقتی می‌خوانیم می‌بینیم که اینها نقد است، فقط اسم آنها نقد نیست. تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله را نقد دیدم و مایلم یک بار دیگر این کتاب‌ها را بخوانم و تحقیقاتی بکنم تا ببینم چه نقدهایی داریم. از ۴۰۰، ۵۰۰ سال پیش، این کتاب‌ها نوشته شده و الان هم موجود است.

حجواتی: درباره تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله، می‌توانید توضیح بیشتری بدهید؟

مهدی‌پور: کتابی است که علامه نائینی نوشته است و فکر می‌کنم مسئله اصلی آن، همان بحث ولایت فقیه باشد. این کتاب جزو درسنامه‌های ما بود. می‌دیدم که مباحث آن چقدر شبیه حکومت اسلامی یا ولایت فقیه است. درواقع، نقدی بود به همه آرای که قبل از این گفته می‌شد. در آن‌جا گفته می‌شود که بر پایه‌های دین می‌توان جامعه را اداره کرد و بحث‌هایی دارد که فکر می‌کنم جایش این‌جا نباشد.

حافظی: من فقط راجع به همین کتابی که درباره آن صحبت شد، یکی دو نکته عرض می‌کنم. تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله از جمله کتبی است که در برخورد با حکومت، قانون و مدنیت جدید و طرح این سؤال که آیا انسان در برابر قانون الهی مجاز است قانون وضع کند یا نه، نوشته شده. آقای نائینی، به عنوان یک عالم دینی بحث می‌کند. آقای فریدون آدمیت، در بررسی طرح اندیشه دموکراسی و حاکمیت قانون در ایران، از جمله کتاب‌هایی که به آن‌ها استناد می‌کند، یکی همین کتاب است که به عنوان نمونه حاکمیت قانون در برابر حاکمیت غیرقانون است. درواقع، با طرح اندیشه‌های نو دو جریان در ایران در مقابل هم صف‌آرایی کردند. عده‌ای که بعداً به مشروطه‌طلبان موصوف شدند و یک عده هم مخالفان مشروطه. یکی از اسناد طرفداران حاکمیت قانون، همین کتاب است که فریدون آدمیت هم در تحقیقات خود، از آن نام می‌برد. بعدها آقای آیت‌الله محمود طالقانی، بر این کتاب شرحی نوشته و با مقدمات و تفسیر، چاپ کرده است. در جواب این کتاب، عالمی که اسمش یادم نیست، می‌گوید چون این کتاب، قائل است به وضع قانون از سوی انسان در برابر واضع اصلی که خداوند است، کفرآمیز است. بنابراین، از این باب که این کتاب درباره حکومت و حاکمیت انسان بر سرنوشتش بحث می‌کند، قابل مقایسه با کتاب ولایت فقیه است. اما مباحثش از آن جنس و از آن نوع نیست. این یک نکته، نکته دیگر درباره صحبت دیگر آقای مهدی‌پور است درباره این که ما هم در گذشته نقد داشتیم. من فکر می‌کنم بحث این بوده که نقد ادبی داریم یا نه؟ وگرنه همه تاریخ اندیشه ما نقد است.

بنابراین تا آن‌جا که من اطلاع دارم، کسی نمی‌گوید ما نقد نداشته‌ایم، منتها نقد ادبی متون نداشته‌ایم. نقد اندیشه و آرای اجتماعی، فلسفی و دینی، بیشتر از هزار سال در این مملکت رایج بوده. حتی می‌خواهم بگویم که قبل از اسلام، در کشور ما نقد ادبی نیز موجود بوده و لااقل اخبارش به ما رسیده است. پازند، یک متن انتقادی به زبان پهلوی بوده و خوب، جز ذکرش، خبر دیگر و نشان دیگری در دست ما نیست. من فکر می‌کنم آنهایی که می‌گویند ما نقد نداشته‌ایم، نقد ادبی منظورشان است، والا به این صراحت نمی‌شود گفت ما نقد نداشته‌ایم.

کاندی: آقای مهدی‌پور، به اصحاب نقد نو، از جمله





از راست: محبوبه نجف خانی و شمسی خسروی

می‌گوید. این تحول اصلی در نقد نو است. حافظی: می‌خواستم آقای مهدی پور بفهماند که آیا نقد ادبی همان ادبیات است یا نه؟ مهدی پور: نقد ادبی خودش یک اثر ادبی است. حافظی: این هم خودش سابقه تاریخی دارد. ادبیات موضوعی چی است؟ فی‌المثل ابن خلدون، صاحب مقدمه‌ای است که بر کتاب مفضل خودش نوشته است. در آن جا راجع به علوم بحث می‌کند. فرضاً در مورد علم طب می‌گوید که راجع به امراض و سلامت و این‌طور چیزهاست. جغرافیا شناخت مساحت زمین و چه و چه است. به ادبیات که می‌سد ادبیات را فاقد موضوع بیان می‌کند. این دیدگاه را امروزه دیگران هم در نظریات ادبی و هنری خود مطرح کرده‌اند که ادبیات، خودش موضوع خودش است؛ یعنی موضوعی بیرون خودش ندارد. جنگ و صلح را که می‌خوانیم، بیرون اثر است که همه آن اتفاقات را می‌خوانیم و اطلاعات را می‌گیریم. بیرون از جنگ و صلح، چیزی به عنوان موضوع رمان جنگ و صلح وجود ندارد. شعر حافظ را که می‌خوانیم، غزل سعدی را که می‌خوانیم، چیزی بیرون از شعر حافظ و غزل سعدی به عنوان موضوع اینها وجود ندارد. اگرچه اینها با الهام از تجربیات یا جزئیات واقعی پدید آمده‌اند، به عنوان اثر هنری، موضوعی بیرون خود ندارند، ولی نقد ادبی موضوعش بیرون از خودش است. موضوعش آن رمانی است که درباره‌اش صحبت می‌کنیم. بنابراین، چگونه می‌توانیم نقد ادبی را از این حیث، به اعتبار موضوعی که در بیرون دارد، ادبیات بدانیم؟ این یک سؤال برای من است. واقعاً هیچ اثر ادبی، موضوعش خودش نیست. نقد ادبی، موضوعش غیر از خودش است.

شیخ الاسلامی: من هم یک سؤال دیگر از آقای مهدی پور داشتم. ضمن این که فکر می‌کنم آقای مهدی پور، تعریف جدیدی از ادبیات دارند که نقد را هم اثر ادبی می‌دانند. اگر لطف کنند تعریف خودشان را از ادبیات بدهند، خوشحال می‌شوم. حجوانی: بله، من هم این را جزء سؤال‌های خودم نوشته بودم. اصل صحبت‌های آقای مهدی پور عمرانی، این است که منتقد هرچه در تئوری بر بی‌طرفی خودش پافشاری کند باز موقع نوشتن نقده موضوع می‌گیرد. آن‌چه

امروزه قصه‌نویس‌ها این کار را نمی‌کنند، یعنی توی قصه‌نویس، در قصه بعدی این کار را نکن. یک نکته دیگر هم این که از منظرهای مختلفی می‌توان به ادبیات نگاه کرد. از منظر جامعه‌شناسی و... هیچ‌کدام از اینها ربطی به نقد ادبی ندارد. در ضمن، صحبتی که آقای حافظی کردند، واقعاً درست است. این که بیاییم و به گذشته برگردیم و ببینیم که کی از کی نقد کرده است، این معنی نقد ادبی نیست. هایل از قبایل انتقاد کرد که چرا این کار را می‌کنی، یا در قرآن گفته شده ای گروه کفار، چرا این کار را می‌کنید. درست است که این نقد است، ولی فکر نمی‌کنم ربطی به نقد ادبی داشته باشد.

شیخ الاسلامی: من فکر می‌کنم آقای مهدی پور، در خواندن این نقدها یک پیش‌فرض داشتند که این پیش‌فرض از بین رفته است. با نقد نو، پیش‌فرض منتقد و ادعای او به این که حرفی که می‌زند درست و جهانشمول است، از بین رفته است. اصل این است که منتقد باید با اثر روبه‌رو بشود. نمی‌تواند درباره اثر حرف نزند. حتی تحلیل ساختاری اثر، نوعی تأویل از اثر است. اصلاً برخورد با اثر یعنی حرف زدن درباره اثر و حرف زدن یعنی تأویل. پس وقتی که آقایان می‌گویند ما نباید به نویسنده دستور بدهیم، ما نباید با اثر، ارزشی برخورد کنیم و خواننده آزاد است که با متن برخورد کند، معنی آن، این نیست که منتقد دیگر هیچ حرفی درباره اینها نزنند از طرفی، اگر منتقد می‌گوید این داستان خوب نیست یا هم‌دردی ما را بر نمی‌انگیزد، معنایش این نیست که یک خواننده معمولی نتواند نظری مخالف او بدهد. منتقد نیز یک خواننده است و به اندازه یک خواننده حق دارد. منتقد یک صاحب‌نظر مطلق نیست که با اصول و خطکش و معیارهای دقیق و ثابتش، اثر را بررسی کند. این تحول اصلی است. مثلاً در حوزه صورت‌بندی، اگر بخواهیم با این پیش‌فرض که آقای مهدی پور دارند بخوانیم، جزی‌ترین نقد ممکن است از «سازارین» باشد، یعنی بارت تا تپش رفته است. مثلاً همه عبارتها و یکی یکی کلمه‌ها را به قول معروف بررسی می‌کند. خوب، این چه جور آزادی دادن به خواننده است. ما باید توجه بکنیم وقتی بارت این کار را می‌کند، به عنوان یک خواننده این کار را می‌کند، به عنوان یک منتقد صاحب‌نظر، نه به عنوان کسی که فقط خودش درست

کلمنت بروکس و لایونل تریلینگ اشاره کردند. این افراد جزء پیش‌تازان بودند که مرگ مؤلف را اعلام کردند و روی این نظریه هم پا فشردند. البته اینها جزو زبان‌شناسان و گروه‌های دیگر نقد نو نبودند. بنابراین، نمی‌شود از آن‌ها انتظار داشت که در نقدشان، روی زبان‌شناسی تکیه کنند. اما مسئله اصلی این افراد که خودشان هم قائل به واکنش معطوف به خواننده هستند، این بود که بگویند ما دنبال این نیستیم که ببینیم چخوف را کجای این داستان می‌توان پیدا کرد یا شخصیت اصلی این داستان، خود چخوف است یا نه و نظایر آن... اینها نویسنده را کنار می‌گذارند و هر چیزی که خودشان از اثر دریافت کردند، بیان می‌کنند و من واقعاً نفهمیدم که شبهه شما چیست که می‌گویید آموزش می‌دهد؟ ممکن است در جنب نقد، آموزشی هم برای نویسنده باشد، اما هدف اصلی‌اش این نبود.

کم: طبق گفته آقای مهدی پور، در بحث نقد نو، باید رازگشایی متن انجام بگیرد. در این زمینه، فکر کنم باید تعریف از اضلاع و رئوس نقد را تغییر بدهیم. در بحث نقد روش‌مند، اگر منتقد به نقد متن بپردازد، باید به اضلاع هم چون آمیزه‌های داستان‌نویسی، ارتباط نویسنده با خواننده، ارتباط نویسنده با متن، ارتباط خواننده با متن و غیره بپردازد. به نظر من، منتقد علاوه بر رازگشایی متن، پیشنهاددهنده خوبی هم باید باشد. البته در چارچوب درک خودش و در تقد‌های کنونی منتقدی که به ارائه راه‌کار نپردازد، به نظر من نقد جامعی پدید نیآورده است و نقد باید جامع‌الاطراف باشد. طوری که رازگشایی متن و گشودن ساختارها و شکل‌بندی یک متن نیز در چارچوب این نقد جامع‌الاطراف می‌گنجد. در این صورت، یک نظریه‌پرداز، اگر نظری می‌دهد که خودش در عمل آن را رعایت نمی‌کند، نکته‌ای بدیهی است. چون تعریفی که خود تئورسین‌های نقد، در دنیای غرب، از رئوس و اضلاع نقد می‌دهند، تعریف کاملی نیست.

شیخ رضایی: من اول تشکر می‌کنم از آقای مهدی پور و بعد اجازه می‌خواهم مقناری درباره صحبت‌های ایشان، بی‌رحمانه حرف بزنم. صحبت ایشان دو قسمت داشت. در قسمت اول، گزاره‌هایی کلی در مورد تعریف نقد ارائه دادند. گفتند بعضی از منتقدها به خواننده نگاه می‌کنند، بعضی‌ها به متن بعضی‌ها این طوری، بعضی‌ها آن طوری. این کارگشا نیست. بحث باید دقیق باشد و این که از کنار هم چیدن این‌ها چه نتیجه‌ای می‌خواهم بگیرم. به نظر من، این قسمت اول صحبت ایشان بود. اما قسمت دوم معطوف به صحبت‌های من در دو جلسه قبل بود اول بگویم کتابی که ایشان نام بردند به ترجمه احمد گلشیری، کتابی است کارگاهی در مورد داستان‌نویسی. بحث کارگاهی با بحث نقد نظری کاملاً متفاوت است. کارگاه نقد مثل کارگاه قصه‌نویسی خلاق است، مثل کارگاه آموزش حرف زدن است. از این کلاس‌ها در غرب زیاد داریم. این کارگاه نقد، برای این نوشته شده است که داستان‌نویس‌های جوان، قصه‌نویسی یاد بگیرند و بنابراین، ربطی به تئوری نقد ادبی ندارد. ایشان می‌گویند همان منتقدهایی که در غرب، آن حرف‌ها را می‌زدند، حالا بین خودشان چه کار می‌کنند. انگار که غرب یک کلیت است. خوب، در تئوری ممکن است یکی چیز دیگری گفته باشد و در عمل کار دیگری بکند. بعد هم من، اگر می‌گوید امروزه قصه‌نویس‌ها این کار را نمی‌کنند نمی‌گوید که تو این کار را نکن، یک توصیف است. اصلاً آن نویسنده [چخوف] وقتی منتقد این حرف‌ها را می‌زد، اصلاً زنده نبود. پس اگر می‌گوید

باید از آقای مهدی‌پور سؤال بشود، این است که آیا غیر از این باید باشد؟ فوئش این است که ما می‌گوییم یک نفر در تئوری حرف‌های درستی می‌زند و در عمل به آن پایبند نیست. آیا عدم پایبندی من به حرف درستم، آن حرف درست را رد می‌کند؟ نکته دیگر، فکر می‌کنم کسانی که می‌گویند نقد در ایران به شکل فنی‌اش نیست و نبوده است، به معنی این نیست که معتقد باشند اصلاً نقدی در این جا وجود نداشته است. کافی است ما نقد را تعریف کنیم. اگر نقد را تعریف نکنیم، جایگاهش مشخص می‌شود. ما سر مسئله‌ای مناقشه می‌کنیم و بعد معلوم می‌شود آن کسی که می‌گوید بوده، منظورش نقد سنتی بوده و آن کسی که می‌گوید نبوده، منظورش نقد به گونه‌ای دیگر است.

سیدآبادی: بخشی از این بحث، در جلسه قبل هم طرح شد؛ موقی که خانم کاندی داشتند بحث خود را درباره هنر بودن نقد یا نبودن آن ارائه می‌کردند. خانم کاندی فرمودند نقد چیزی بین فن و هنر، علم و هنر است. به نظرم اول باید دو موضوع را از هم جدا بکنیم؛ یکی درباره فرآیند آفرینش که از هر زاویه که نگاه کنیم، به نظر من، نقد یک اثر ادبی نیست، چون متن ادبی ویژگی‌هایی دارد که نقد نوشته شده، آن ویژگی‌ها را ندارد. یکی از ویژگی‌های ادبیات، ابهام‌آمیز بودنش است؛ یعنی هرچه تأویل‌پذیرتر باشد هرچه لایه‌های تو در تو بیشتری داشته باشد، غنی‌تر است. این جزو ویژگی‌های مثبت آن به‌شمار می‌آید. در حالی که نقد این ویژگی را ندارد و هرچه مبهم‌تر باشد، ضعیف‌تر است. نقد باید صریح و روشن، ادعاهایی داشته باشد، ادعاهایش را هم اثبات بکند. اگر هم بخواهیم درباره فرآیند آفرینش بحث کنیم، از طرفی، بعید نیست در نوشتن نقد هم خلاقیتی صرف شود؛ از جمله در انتخاب موضوع مان و در نحوه نگاه کردن به آن. با وجود این، وقتی می‌خواهیم وارد بررسی و تحلیل متن بشویم یا چارچوبی را از بیرون قرض می‌گیریم یا چارچوبی می‌آفرینیم، منظور این نیست که فردیت ما نقشی در نقد ندارد، بلکه آن عنصر شخصی خیلی مهم نیست، آن چارچوب مهم است. درواقع، آن چارچوب را باید تعریف کنیم. از هر زاویه‌ای که نگاه کنیم، متن یک نقد ادبیات نیست. می‌توانیم بگوییم که یک اثر مستقل است با

علیرضا کرمانی

ویژگی‌هایی که یک اثر مستقل دارد، اما ادبیات نیست. این بحثی هم که منتقدان غربی، براساس تئوری‌های خود عمل نمی‌کنند هم یک موضوع اخلاقی است که خیلی در بحث ما نمی‌گنجد که آقای حجوانی هم توضیح دادند. حجوانی: یک نکته هم آقای کم فرمودند که نقد باید جامع‌الاطراف باشد. اصلاً نقد چرا باید جامع‌الاطراف باشد؟ زمانه به طرفی می‌رود که همه چیز تخصصی‌تر می‌شود. بنابراین، چگونه می‌توان از کسی توقع داشت از همه زوایا اثر را نقد بکند؟ آن وقت چه می‌شود؟ حجم آن نقد چقدر می‌شود؟ آیا این آدم، همه‌کاره و هیچ‌کاره نمی‌شود؟ شاید منظور دیگری داشتند. من معذرت می‌خواهم که برداشتم این گونه بود.

کم: وقتی گفتیم نقد باید جامع‌الاطراف باشد، نقد تخصصی را گفتیم که وقتی مثلاً منتقدی از یک جایی از متن برداشتی می‌کند. باید علت‌هایش را توضیح بدهد و نگفتم که جامع‌الاطراف یعنی که سطر به سطر معرفی بکند. بیشتر روی صحبت من این بود که آن جا کل علت‌ها آمده باشد.

حجوانی: یعنی در حوزه محدودی که قدم گذاشته است، کاری به چیزهای دیگر ندارد، در زمینه خاصی که می‌خواهد نظر بدهد حق مطلب را به صورت کامل ادا کند.

شیخ الاسلامی: ببینید، وقتی که منتقد یا یک تئوری‌پرداز می‌گوید مرگ مؤلف، حتماً می‌داند ما دو جور مؤلف عینی و آشکار داریم، مثل آنتوان چخوف که در سال ۱۹۰۴ مرده است و یکی مؤلف مستتر و پنهان که در متن است. منظور این نظریه‌پردازان، مرگ مؤلف عینی است، مرگ آدم مؤلف است، وگرنه این ادعا که مؤلف مستتر در متن مرده است، حاضر نیست و نباید به آن توجه کرد، اصلاً معنی نمی‌دهد. متن بدون مؤلف مستتر، شاید اصلاً نداشته باشیم، وقتی منتقد می‌گوید چخوف چنین چیزی می‌گوید، منظورش چخوفی که فلان سال مرده است نیست، منظورش مؤلف مستتر در متن است.

رفیعی: من فکر می‌کنم در این چند جلسه‌ای که بوده تعریف مشترکی از نقد بین دوستان شکل نگرفته است. درست است که آقای مهدی‌پور، تعریف‌شان را از نقد ارائه دادند، اما بد نیست در یکی از این جلسات، تعاریف مختلفی را که برای نقد وجود دارد، بررسی کنیم. نقد به معانی



مختلفش را می‌گوییم. چون می‌دانید از کلمه نقد در اروپا و کشورهای دیگر به معانی توصیفه تبیین، تشریح و اینها هم استفاده می‌کنند. ممکن است به خاطر این مشکل زبانی، در تعریف هم به مشکل بیفتیم و باعث بشود صحبت‌ها پراکنده گردد و از یک جای مشخص شروع نشود و سرانجام، به نتیجه مشخصی نرسد. این پیشنهادی بود که می‌شود تعاریف نقد را مطرح کرد و هر کسی بخواهد یک نحله‌ای از این را انتخاب بکند یا این که کسی بخواهد تعریف جامعی از نقد را ارائه بدهد، بتواند دست‌مایه افراد قرار بگیرد. دوم این که در تعریف ادبیات هم به نظر می‌رسد نقطه مشترکی وجود ندارد. بعد این که گفتاری یا گفتمانی که درباره موضوعی بحث می‌کند، آیا خودش نیز جزو همان موضوع هست یا نیست که بحثی نسبتاً قدیمی است، مثلاً وقتی شما درباره ریاضیات صحبت می‌کنید، این گفتار شما درباره ریاضیات آیا جزو خود ریاضیات است یا نیست؟ این را اصطلاحاً در زبان‌های دیگر، با پیشوند «متا» بیان می‌کنند. این هم خودش بحثی است و می‌شود از دیدگاه فنی، به این بحث وارد شد.

حجوانی: درباره مورد آخر، آیا خود شما به دریافتی رسیدید یا دریافت‌هایی را که دیگران در این باره طرح کردند، در ذهن‌تان به طور منسجم دارید؟

رفیعی: یعنی «متا»ی چیزی خود آن چیز است؛ طبیعتاً خیر. چون حوزه‌اش فرق می‌کند و یک سطح بالاتر از آن چیز است. گیرم که موضوع نقد ادبی، ادبیات است ولی نقد و ادبیات، دو مقوله متفاوت به حساب می‌آیند مگر این که از یک زاویه دیگر به موضوع نگاه کنیم. فرض بگیریم منتقد بخواهد نقدش را به صورت شعر ارائه بدهد آن وقت مجبور است در قالب نقد چیزهایی را رعایت بکند که شما در شعر باید رعایت بکنید. در این صورت، ممکن است آن را جزو ادبیات حساب کنید؛ نه چون نقد است، بلکه چون شعر است. در هر حال، «متا»ی چیزی، خود آن چیز نیست. حجوانی: آن چیز نیست یا اصلاً نمی‌تواند باشد؟

رفیعی: از دیدگاه منطقی نمی‌تواند باشد. حجوانی: در جلسه قبل آقای سیدآبادی بحثی مطرح کرد و گفت که این عیب نقد است که بکوشد از امکانات شعر فی‌المثل، برای تأثیرگذاری بر مخاطب خود استفاده کند و فرقی هم نمی‌کند که در جهت نشان دادن زیبایی‌های اثر باشد یا در جهت نشان دادن ضعف اثر. اما «نیست» یا «نمی‌تواند باشد» دو چیز مختلف است، این طور نیست؟

رفیعی: از لحاظ منطقی نمی‌تواند باشد، چون موضوع آنها فرق می‌کند، ببینید برای این که دو چیز، یک چیز باشند و در یک تعریف بگنجد، باید حوزه‌های آنها مشخص باشند، زاویه دید آنها مشخص باشد. از لحاظ منطقی و متولوژیک عملاً چیزی که درباره چیز دیگری باشد، خود آن چیز نیست. یعنی از نسخ آن نیست، مگر این که از زاویه‌ای دیگر نگاه کنیم. نه از زاویه صرفاً منطقی، بلکه از زاویه‌ای مثلاً ادبیات را تعریف کنیم و بگوییم هر چیزی که در قالب نگارش دربیاید، جمله‌بندی داشته باشد، این ادبیات است. من صحبت کوچک دیگری هم داشتم راجع به بحث دوست‌مان که به سابقه نقد در کشور ما اشاره داشتند. در نقد ادبی هم رگه‌هایی می‌شود دید، مثلاً این طیمه و شاگردانش کلاً با چیزی به اسم منطقی مخالف بودند و می‌گفتند که انسان حرف‌هایش را می‌زند، حالا شما بگویید این طوری حرف بزن یا آن طوری، مهم نیست. بنابراین، لازم نیست. برای آن قالب تعیین کنیم و بگوییم چگونه استدلال کند. همین‌ها با چیزی به اسم علم عروض هم



سید علی محمد رفیعی

نیست و حرف خود منتقد نیز اثری است قابل نقد. سیدآبادی: حرف‌های شما کاملاً درست است، ولی این نتیجه را نمی‌شود از آن گرفت. شیخ‌رضایی: من فقط می‌خواهم بگویم مشابه هستند. تأکید اصلی روی این است والا عین هم که نیستند. رفیعی: من فکر می‌کنم باید ببینیم تعریف این دو مقوله چیست و آیا تعریف یکسانی دارند یا نه؟ اول ادبیات را تعریف کنیم، بعد نقد را تعریف کنیم و بگوییم این دو تعریف شبیه هم هستند و سپس بگوییم که آیا نقد ادبیات است یا نیست. یعنی بحث همانندی و یکسان بودن نیست. بحث مشتاق بودن یک حکم و یک تعریف است. معتمدی: ما از دیدگاهی می‌توانیم نقد ادبی را ادبیات، یعنی نه مثل اثر ادبی، ولی ادبیات بگوییم. تعریفی داشتیم از هنر یا شعر که می‌گوید «شعر باشندگی میان ذهنی و آشکارگی راز هستی» است. اگر معتقدیم که یک اثر ادبی و هنری، ابهام و ابهام دارد که منتقد آن رازها را می‌گشاید، چون شاعر هم وقتی شعر می‌گوید، در پی کشف راز هستی است و واقعیت‌های دیگری را به ما نشان می‌دهد، این دو با هم مشابهت دارند. پس وقتی منتقد رازهای یک متن ادبی را باز می‌کند تاویل‌پذیر است و از دیدگاه‌های مختلف ممکن است کسی دیگر چیزهای متفاوتی در آن ببیند. اگر نگاه نو داشته باشد، اگر خلاقیت در آن باشد، اگر نثر زیبایی داشته باشد، چرا ما این را به عنوان یک اثر ادبی نپذیریم؟ حالا نه اثر ادبی صرف که حاصل تراوش ذهنی یک هنرمند باشد، ولی من معتقدم کمتر از یک اثر ادبی نیست. ویژگی‌هایی که در یک اثر ادبی است، می‌تواند در نقد ادبی هم وجود داشته باشد به لحاظی که آن منتقد توانسته و البته نه هر منتقدی و نه هر نقدی.

کاموس: الان یکی از دقیق‌ترین زبان‌هایی که می‌شود با آن صحبت کرد، بدون شک، زبان ریاضیات است. منظورم این است که اگر بخواهیم بحث علمی بکنیم، بدون شک، بایستی از الگوی زبان ریاضی که بسیار نظام‌مند است، پیروی کنیم. در آن صورت، این‌گونه نمی‌شود که آقای سیدآبادی می‌گویند نقد ادبی نمی‌تواند جزء ادبیات باشد. اگر بخواهیم به زبان درست صحبت کنیم، به این جا می‌رسیم. نمونه دیگر، این است که می‌گوییم دو چیز نمی‌توانند عین هم باشند ولی شبیه هم می‌توانند باشند.

کل گزاره‌های بشری می‌تواند مورد داوری قرار بگیرد. شیخ‌رضایی: درست است. ارزش این دریافت، وقتی مشخص می‌شود که بدانیم قبل از این، این‌طوری به نقد نگاه نمی‌شده است. یعنی نقد حکم نهایی در مورد اثر بود. این انقلابی بود که نقد را به موضع والا کشاند و امروزه این استنباط بدیهی است. سیدآبادی: به نظر من اگر این‌طوری بخواهیم نگاه بکنیم؛ هیچ مشخصه‌ای ذکر نکردیم. شما ببینید نقد نقد، نقد است، ولی دیگر نقد ادبیات نیست. اصل بحث این بود که آیا نقد ادبی، ادبیات است یا نه؟ آیا این نقدی که ما می‌شناسیم، یک متن ادبی است؟ شیخ‌رضایی: ابتدا باید ببینیم از چه جنبه این را طرح می‌کنیم؟ سیدآبادی: از هر نظر شما اگر بخواهید بین دو پدیده جدا از هم مشابهتی پیدا کنید، بالاخره مشابهتی پیدا می‌شود، ولی این دو به هم تبدیل نمی‌شوند. ادبیات بودن ادبیات، به سبب موضوعش نیست؛ ولی نقد بودن نقد، به دلیل موضوعش است. از هر زاویه‌ای که نگاه بکنیم، مثلاً اگر برای ادبیات اصالت و لذت قابل شویم. چنین خصوصیتی برای نقد وجود نخواهد داشت. هم چنین، رابطه ادبیات و تخیل را اگر در نظر بگیریم، برای نقد هیچ‌طوری نمی‌شود این کار را کرد. نقد ادبی، ادبیات نیست. شما تأیید می‌کنید؟ شیخ‌رضایی: بله.

سیدآبادی: خوب دیگر، بحث ما همین بود. ببینید شعر ادبیات است. رمان «مارکز» هم ادبیات است، رمان «کولولو» هم ادبیات است، ولی نمی‌گوییم عین هم هستند، خیلی با هم متفاوتند، اما نقد ادبی ادبیات نیست. حافظی: این لیوان هم به جهت این که آسان فقط از آن استفاده می‌کنند، و نقد ادبی هم از این لحاظ که مقوله‌ای است صرفاً انسانی، پس لیوان و نقد ادبی یکی هستند؟ شیخ‌رضایی: نه. ببینید، مشابهت گاهی ارزش دارد و گاهی هم ندارد. یعنی شما وقتی بین یک شیء مثل لیوان و ادبیات، مشابهت برقرار می‌کنید، به نتیجه خاصی نمی‌رسید و این مشابهت ارزش خاصی ندارد. کاری که امثال «بارت» کردند، ارزش خیلی مهمی داشت؛ چون اقتدار منتقد را شکست در تاریخ ادبیات، از لحاظ تاریخی، آن کار خیلی اهمیت داشت که گفته شد منتقد داور نهایی اثر

مخالف بودند؛ یعنی می‌گفتند لازم نیست تعیین کنیم چگونه باید شعر گفت. یکی از شاگردهای ابن طیمه می‌گوید: مردمش چند نسل قبل از این که خلیل‌بن احمد علم نحو را تدوین کند، شعر می‌گفتند، درست هم شعر می‌گفتند. نگاه‌های این‌طوری به ادبیات، در قدیم هم بود، اما نقد به معنای جریانی مستمر نداشتیم. شاید چون سنت ما این بود که برای ادبیات ارزش خاصی قائل بودیم، حتی اگر هجو و هزل بود به همین دلیل، چنان حریصی برای آن قایلیم بودیم که نقد را به آن راهی نبود. حوزه خودش را طی کند، کما این که ممکن بود یک نفر در حوزه خودش فیلسوف باشد و ناقد خیلی چیزها، اما در حوزه ادبیات به خودش اجازه نمی‌داد جولان بدهد.

حجوانی: این تذکر که در این جلسه ما به یک تعریف مشترک برسیم، قولش را نمی‌شود داد. خیلی دشوار است. تمام صحبت‌هایی که دوستان کردند و خواهند کرد، تلاشی است برای رسیدن به آن، اما قولی نمی‌دهیم و پیش‌بینی هم نمی‌کنیم. فرمایش شما را طور دیگری آقای رفیعی به آن پرداخت و آن این که هر دوستی که می‌گوید نقد نقد را تعریف بکنند، می‌گوید ادبیات، ادبیات را تعریف بکنند. یعنی تابلو خودش را دستش بگیرد، بگوید من یا این تابلو می‌آیم جلو و حرف می‌زنم. مثلاً نقد اخلاقی است و دلم نمی‌خواهد نقد مثلاً ادبی بکنم. می‌خواهم ده درصد حرف‌هایم راجع به نقد ادبی و ۹۰ درصد حرف‌هایم راجع به شخصیت نویسنده باشد. من می‌خواهم بگویم با او هم مشکل نداریم، به شرطی که تابلویی که دستش می‌گیرد، با حرف‌هایش بخواند. منظور ایشان این بود که ما بحث‌ها را داوری مطرح بکنیم تا شاید به هم‌گرایی برسیم.

رفیعی: مقصود من این است که اگر تعریفی از نقد دارم و آن را ارائه می‌دهم، با پذیرش تعریف من، حرف من نقد بشود، نه این که با تعریف شما، شما با تعریف خودتان بیاید و حرف مرا نقد کنید. حالا اگر تناقضی در این تعریف است یا این که بر اساس تعریف درست پیش نرفته، جای نقد دارد. اما این که شما از یک زاویه دیگر و با یک تعریف دیگر از نقد، حرف مرا نقد کنید، این درست نیست.

حجوانی: حالا اگر کسی درباره‌ی میدادی حرف داشت، چه کار کنیم؟ رفیعی: این می‌شود همان حرفی که من گفتم. یعنی بایتم سر تعریف بحث کنیم. شیخ‌رضایی: من یک نکته در تأیید صحبت‌های آقای مهدی‌پور می‌خواهم بگویم. این صحبتی که آقای رفیعی کردند، درست است کاملاً، اما نکته‌ای را باید در نظر گرفت که ما نمی‌خواهیم بگوییم دو چیز عین هم هستند. از یک جنبه دو چیز هرگز عین هم نیستند. ما می‌خواهیم بگوییم کلام دو چیز شبیه هم هستند و با کلام وجه شباهت. این صحبتی که آقای مهدی‌پور کردند، دقیقاً تاریخچه‌ی مشخصی دارد. گفتند نقد شبیه خود ادبیات است؛ آن هم به این دلیل که دقیقاً با همان اصطلاحی که ایشان به کار بردند، اگر ادبیات می‌تواند ادبیات داشته باشد، خود نقد متنی است که می‌تواند یک فرا نقد داشته باشد و آن نقد را به عنوان اوبره نگاه بکنند. مشابهت آن‌ها صرفاً به همین علت است، ولی از نظر موضوعی، اینها مشابه هم نیستند. مهم‌ترین کسی که این را مطرح کرده «بارت» است. می‌گوید همان‌طوری که در نظام ادبیات، کل نظام می‌تواند موضوع پژوهش قرار بگیرد برای نقد، خود نقد می‌تواند موضوع پژوهش برای زبان‌های سطح بالاتر قرار بگیرد. شیخ‌الاسلامی: علوم اجتماعی هم همین‌طوری است.

اما گذشته از این، اصل مهم‌تری و سالم‌تری وجود دارد که می‌گوید دو چیز می‌توانند هم‌ارز باشند. اگر بتوانیم بین نقد و ادبیات نوعی هم‌ارزی و برابری ببینیم آن موقع می‌توانیم بگوییم بله و اگر هم هم‌ارزی وجود نداشت، می‌توانیم بگوییم یعنی می‌خواهم بگویم به این آسانی که ما می‌توانیم بگوییم نقد، ادبیات نیست، به همان سادگی، اگر بخواهیم غیرعلمی صحبت کنیم، می‌توانیم بگوییم هست. به فرض، نقدهایی که به شکل شعر درآمده‌اند و نقدهایی که داستان هستند آیا ما می‌توانیم شعر بودن آن را جزو ادبیات نیابوریم و در این حالت، نقد بودنش را هم نبینیم؟ پس به این سادگی نمی‌توانیم بگوییم که نقد، جزء ادبیات نمی‌تواند باشد و یا برعکس. بایستی روی آن بحث علمی‌تر کنیم و این هم می‌طلبد که از زبان مشخصی مثلاً زبان ریاضی استفاده کنیم. صحبتی که خانم کاندی در جلسه قبل کردند که یک نقد می‌تواند از استعارات، از توصیفات، از زیبایی‌ها و از پیچش‌های یک متن ادبی استفاده بکند و خودش را هنری جلوه بدهد، حرف کاملاً درستی است و در کنارش حرف آقای فیض‌آبادی یا کرمانی که من هم تا حدود زیادی معتقد به آن هستم کاملاً درست است که به معنی خاص نمی‌توانیم بگوییم که نقد، همان ادبیات است. ادبیات یعنی fiction که شبیه همان است یعنی ادبیات تخیلی. وقتی بحث تخیل پیش می‌آید، بحث نقد که مبنای علمی دارد، خدشه‌دار می‌شود. بنابراین، لازم است روشن کنیم که آیا وقتی می‌گوییم نقد ادبی یا ادبیات یا هنر به کدام تعبیر می‌گوییم، عزیزی می‌گفت، برای شناخت هرچیز فقط تعریف آن چیز کفایت نمی‌کند و لازم است اجزای آن را هم بشناسیم.

اقبال زاده ببینید، دوستان همه درواقع، سلیبی صحبت کردند؛ یعنی می‌گویند نقد، ادبیات نیست. پس نقد چیست؟ ببینید، «متا»ها چیزی است که درباره چیز دیگر بحث می‌کند، اینها همه درست. و حتی درباره ادبیات صحبت می‌کنیم، باید مرزها را مشخص بکنیم. علم مرزها را مشخص و توصیف می‌کند. آیا ادبیات، گفتاری درباره گزاره دیگر است؟ چه نوع گفتاری است؟ اگر نقد از حوزه ادبیات خارج می‌شود، در کدام حوزه قرار می‌گیرد؟ یعنی جنبه اثباتی و ایجابی آن را هم باید تعریف کنیم. اگر تعریف نکنیم، از کجا بدانیم نقد کجا قرار می‌گیرد. اگر این

مهدی کاموس

طوری بخواهیم نگاه کنیم، کسی که نقد جامعه‌شناختی می‌کند، می‌رود فرض بفرمایید سراغ علوم اجتماعی، کسی که نقد روان‌شناسی می‌کند، می‌رود در مقوله روان‌شناسی، پس وجه مشترک نقد ادبی در کجا قرار می‌گیرد؟ آیا گفتاری درباره گزاره دیگر، خودش از حوزه علوم دقیقه خارج است؟ در این صورت، چیست؟ آیا تاریخ است؟ فلسفه است؟ یکی نگاه فلسفی می‌کند به یک اثر، آیا این نقد ادبی، فلسفه می‌شود؟ ببینید، نقد ادبی گفتاری است درباره گزاره ادبی. حالا نوع نگاه متفاوت است. ادبیات قابل تفسیر و تأویل است. نقد هم همین است. یعنی با علوم دقیقه، تفاوتش این جاست. کاری نداریم که علوم دقیقه، فلسفه علم تفسیر می‌کند. اصلاً از مقوله «متا» هم می‌رود آن طرف‌تر. فلسفه، فلسفه است، ریاضیات نیست. از فیزیک هم فلسفه علم، نتیجه‌گیری‌های خاص خودش را می‌کند. فلسفه علم، فیزیک نیست و این همانی ندارد با فیزیک. «متاها» درباره وجه مشترک و قدر مشترک صحبت می‌کنند. بنابراین، نقد ادبی، ادبیاتی است درباره ادبیات و زیبایی‌های خاص خودش را هم دارد و انسان را به لذت می‌رساند. ممکن است یک دانشمند از کشفی به وجد بیاید، ولی این لذت عاطفی نیست، لذت یک کشف است. «ارشمیدس» هم خوشحال می‌شود، می‌رود بیرون، می‌گوید یافتم یافتم! این «یافتم» مبنای عاطفی و ثوقی دارد. گیرم که نقد، نظام‌مند و روش‌مند است، ولی از عاطفه خالی نیست. من یک اشکال دیگر هم دارم به صحبت دوست‌مان. ببینید نظام و روش کنار هم می‌آید و یکی از اشکالاتی که در حرف‌های ایشان بود، این است که نظام‌ها را جدا نکرده، وقتی ما می‌گوییم این غربی‌ها، یعنی چه این غربی‌ها؟ غرب مقوله‌بندی کرده است و ما در آن جا نظام‌های نقد مختلف داریم. چه نوع نقدی؟ یک کاسه نمی‌توانیم بکنیم‌شان. آن تعریفی که ایشان از نقد داشتند، همه چیز را دربرداشت و هیچ چیز را درواقع توصیف نمی‌کرد. یعنی مرزی نمی‌گذاشت که این چه نوع نقدی است؟ دوستان هم که می‌گویند نقد جزو ادبیات نیست، بگویند چیست؟

سیدآبادی: من برخلاف گفته آقای کاموس که فرمودند به این آسانی نیست، می‌خواهم برعکسش را بگویم. سوال من این است که آیا ادبیات و نقد ادبی، این قدر به اجزای مشخصی قابل تفکیک است که حالا ما بگوییم هم‌ارزند

یا مشابه هستند؟ این راهی که شما پیشنهاد می‌کنید، به نظر من اصلاً به جایی نمی‌رسد. یک اثری ممکن است خلق بشود امروز که ویژگی‌های دیگری به ادبیات اضافه کند و همه این بحث‌های ما را به هم بزند. این تعریفی هم که خانم معتمدی ارائه کردند، به نظر من گنجایش خیلی بیشتر از ادبیات است و خیلی چیزهای دیگر را هم دربر می‌گیرد. بخواهیم با این تعریف‌ها پیش برویم، خودش نقد ادبی را دربر می‌گیرد و دیگر لازم نیست نقد ادبی بگذاریم. به نظر من اگر کمی تفکیک بکنیم، بهتر است. ما دو جور می‌توانیم به این موضوع نگاه کنیم؛ یکی این که بگوئیم فرآیند آفرینش ادبیات و نقد، با هم فرق دارد بالاخره دو فرآیند متفاوت است. این بحثی که آقای شیخ‌رضایی فرمودند، درست است. اما بحث این است که آیا نقد ادبی، ادبیات است یا نه؟ به نظر من حرف‌های ما نقاط مشترک فراوانی دارد. فکر نمی‌کنم خیلی قابل اثبات باشد که نقد ادبی ادبیات است یا نه؟ اگر اینطوری بود، چه ضرورتی داشت که این بشود نقد ادبی، آن بشود ادبیات؟ همه را با هم می‌گفتند ادبیات. دو حوزه متفاوت است، دو اسم متفاوت است. حالا برای نقد ادبی چه ضرورتی دارد که بیاید به زبان شعر بگوید؟ خیلی نیاز ندارد که به زبان شعر بگوید، زیبا بگوید، اینها ضرورتی ندارد. اینها از سر تفتن است، نه از سر ضرورت. ضمن این که ما نباید این‌طوری نگاه کنیم که ادبیات مهم است و نقد هم حتماً باید ادبیات باشد. اینها دو حوزه متفاوت هستند که بر هم‌دیگر برتری ندارند که ما مجبور بشویم بگوییم نقد ادبی، همان ادبیات است یا برعکس.

نیک‌طلب: زمانی که خودم وارد سرودن شعر شدم، با نقد هم آشنا شدم؛ یعنی نقد شفاهی. قطعاً در جلساتی که امروز هسته نقد هم کاربرد پیدا می‌کند و از قدیم‌الایام در زمینه شعر، نقد شفاهی بوده است. در زمان خود حافظ هم بوده و شاعران یکدیگر را نقد می‌کردند و شعر خوب از بد و ضعیف و قوی در همان جلسات، مشخص می‌شد و شعرهای بد را این طوری کنار می‌گذاشتند. به تاریخ نمی‌پیوست که بمانند مردم بعدها همه آنها را انتخاب کنند، اصلاً حذف می‌شدند. آنهایی هم که مانند آثاری هستند که واقعاً جزو ادبیات خوب ما محسوب می‌شوند. اما مقوله نقد، خوب نقد همیشه بعد از آفرینش ادبی به وجود می‌آید. من البته با نقد نو آشنایی ندارم و مطالعه خیلی کمی در این زمینه کردم، اما وقتی می‌خواستیم نقد شعر بکنیم، ما را ارجاع می‌دادند به کتاب «المعجم» شمس قیس رازی. آن‌جا بیت به بیت صحبت کرده، شعرهایی مثال آورده و نقد هم کرده است و خوبی‌های آنها را گفته و درواقع، شناخت و آموزش در نظرش بوده است. در عین حال، تأویل هم داشته است. حالا اگر بدی‌ها را نگفته، خوبی‌های آنها را در آن کتاب آورده است. من تا همین امروز خیلی‌ها را دیدم که به همان کتاب مراجعه می‌کنند در نقدهاشان. البته حتی مثلاً در ترجمه شعر، آن‌جا یک بخش دارد به عنوان ثنوت ادبی که می‌گوید ترجمه شعر، آفرینش نیست، بلکه سرعت ادبی است؛ زیرا نفر اول، آن آفرینش ادبی را به وجود آورده و نفر دوم، از آن برداشت کرده است. پس این هم خودش نقد بوده و یکی از کتاب‌های مهم ادبی هم به حساب می‌آید. به هر حال، نمی‌شود گفت که این جزو ادبیات نیست. کتاب‌های دیگری مانند «اتشکله آذر» هم داریم که واقعاً نقد کردند. ممکن است آنها نقد نظام‌مندی نداشتند؛ اما نمی‌شود گفت اینها جزو ادبیات نیست. چهار مقاله نظامی عروضی را نمی‌شود جزو ادبیات نمانست. در تعریف





شهرام اقبال زاده

آن وقت منتقد مختار است که بین این دو طیف انتخاب کند و یا گاه به آن سمت نزدیک شود که وقت ساختار نقدش یک ساختار علمی باشد و گاه به این سمت. حالا نقدی که فی‌المثل «بابک احمدی» به کافکا می‌کند، سوبه هنری‌اش بیشتر است تا نقد ساختارگرا. اگر ما قائل باشیم که نقد مساوی با علم است و جز این چیز دیگری نیست، در واقع، نقد هنری را خرد می‌کنیم و این یعنی محروم کردن خودمان. چون منتقدانی هستند که نوعی ادراک حسی و عاطفی از متن ادبی دریافت می‌کنند و همان را ارائه می‌دهند. این هیچ عیبی ندارد. فکر می‌کنم خیلی بی‌انصافی باشد که فقط دیدگاه خودمان را موردنظر قرار بدهیم و دیدگاه‌های دیگر را طرد کنیم. در ضمن، این جدا کردن و تعریف یگانه و قطعی دادن، اصلاً ممکن نیست. مثلاً آقای رفیعی، در مورد حوزه طب و ورزش مثال زدند و گفتند طب یک چیزی است و ورزش یک چیز دیگر. اما الان می‌بینیم طبی داریم که با ورزش، کار خودش را پیش می‌برد. حالا بگوییم که این طب است یا ورزش؟ درست است که میانی نظری را از طب گرفته است، ولی روش آن چیست؟ ورزش است؟ واقعاً نمی‌توانیم نظر خاصی بدهیم که این کدام است. طیفی شده که یک سرش طب است و یک سرش ورزش و از هر دو مند گرفته تا دیدگاه تازه‌ای ارائه بدهد. در نقد هم همین‌طور است. اگر منتقدی از میانی علمی استفاده کند و کارش را صورت علمی بدهد، تکلیف ما با او چیست؟ بگوییم هنر است یا علم؟ وقتی به وجود طیف قائل باشیم، مطمئناً دوسویه داریم و امکانات تازه را باور می‌کنیم.

مهدی پور: با بسیاری از نکاتی که دوستان طرح کردند و ایرادهایی که بر صحبت‌های من گرفتند موافقم و عمیقاً خواهان تکرار و تنوع در دیدگاه‌ها هستم. منظور من از نقد روشمند، نقدی است که اگر مثلاً مبنای روان‌شناختی دارد، وارد حوزه جامعه‌شناختی نشود و نظایر آن. از طرفی، هیچ نظریه زیبایی‌شناختی جاودانه‌ای وجود ندارد و معلوم است که تأکید بر یک دیدگاه خاص، به جزم‌اندیشی منجر می‌شود. حجویانی: با تشکر از حضور دوستان، جلسه بعد، منتظر دیدار همه شما عزیزان هستیم.

که همان تنوع و تکثری است که می‌گوییم و من هیچ اصراری ندارم که حتماً به یک نقطه مشترک برسیم. من فکر می‌کنم پاره‌ای از حقیقت پیش تک تک ما است و هر یک از ما اگر بخواهیم می‌توانیم از آن استفاده بکنیم. اما در مورد نقد چگونه باید عمل کرد؟ نقد یک روش است زمانی با روش دکارتی حرکت می‌کردیم و مسایل را به صورت علت و معلولی ساده می‌دیدیم و امروز با تأییراتی که علم جدید، از جمله فیزیک بر تفکر ما گذاشته، به گونه‌ای دیگر حرکت می‌کنیم. امروز تأکید بر نسبییت و نسبی دین مسایل است. اگر زمانی ما با علت و معلولی ساده نگاه می‌کردیم، الان باید با نگرش سیستمی نگاه کنیم و همه اجزای اثر را ببینیم چه اجزای بیرونی، چه اجزای درونی. وقتی ما وجه مسلط یک اثر را به دست بیاوریم می‌توانیم رویکرد آن را ببینیم یعنی بگوییم یکی با این رویکرد این اثر را نقد می‌کند و یکی با یک رویکرد دیگری. ولی آن چیزی که ما می‌توانیم در آن به اشتراک برسیم، همان چیزی است که زمان راجع به آن صحبت می‌کند که همان نگرش سیستمی است. با مطالعه روی نگرش سیستمی به عنوان یک روش و اگر تک‌تک ما به روش اعتقاد داشته باشیم، من فکر می‌کنم راه درست به دست می‌آید. این که شما می‌گویید ما دو نقد داریم، روش‌مند و غیرروش‌مند، نمی‌دانم یعنی چه؟ کار بدون روش انجام نمی‌شود. ما می‌توانیم از درستی و کارآمدی و یا ناکارآمدی یک روش خاص حرف بزنیم، ولی قفلان روش، قابل پذیرش نیست. باید دریچه‌های مختلف وجود داشته باشد و با آن دریچه‌هاست که ما همدیگر را تکمیل می‌کنیم. کل سیستم جامعه بشری، الان چنین شکلی پیدا کرده است.

کاندی: در پایان جلسه پنجم خیلی خوشحالم که کماکان همه ما دیدگاه‌های خودمان را حفظ کردیم و درواقع، به اشتراک نو رسیدیم. در اول جلسه، آقای سیدآبادی گفتند بحث هنر بودن یا نبودن ادبیات را اگر مطرح کنیم تکراری می‌شود، ولی خودشان کماکان آن را ادامه دادند. من هم تکرار کردم، چون حیثم آمد دیدگاهم را بگویم. آقای سیدآبادی، نظرشان این بود که لزومی ندارد نقد ادبی را ادبیات بدانیم. این بحث در مورد علم بودن یا نبودن نقد هم پیش آمد. بحث من در جلسه پیش، همین بود که قائل باشیم که این یک طیف است که یک سر طیف می‌گویند نقد ادبی علم است و سر دیگر طیف بر این باورند که نقد ادبی، هنر و ادبیات است.

خود نقد، همان طوری که آقای مهدی پور هم گفتند شناخته، فهم، توضیح، تفسیر و ارزش‌یابی همراهش بود و در این آثار ادبی هم همیشه بوده است. یعنی هم بخش شناختش بوده که بحث آموزش بوده هم تأویل، هم تفسیر و هم شرح‌هایی که بر کتاب‌های مختلف نوشته شده است. در این اواخر هم شاید یکی از کتاب‌هایی که اصلاً اسم نقد رویش است، برای صلاح‌الدین سلجوقی است. به عنوان نقد بیدل که در قرن ۱۲ یا ۱۳ نوشته شده است. اصلاً این نقد است و کسانی که امروز در زمینه شعر تحقیق می‌کنند، حالا با زبان امروزی‌تر و با استفاده از فرهنگ اروپاییان مثلاً زبان انگلیسی یا فرانسوی که کارهای بسیاری انجام دادند، با آوردن از همان کتاب‌ها و کتاب‌های جدید و زبان تازه‌تر، به نقد شعر می‌پردازند. پس، این به ذهن من می‌رسد که آیا می‌شود تاریخ ادبیات را که نصف بیشترش تاریخ است و ادبیات بخشی از آن است، از قلمرو ادبیات کنار گذاشت؟ نمی‌شود. نقد ادبی و ادبیات و تاریخ ادبیات، به نوعی خاص به هم پیوند دارند و در عین حال، یکی نیستند. آقای سیدآبادی می‌گویند مقوله ادبیات اصلاً چیز دیگری است. علتش این است که از اول، با دیدگاه دیگری به ادبیات پرداخته است، اما من نمی‌توانم اینها را منفک کنم. بدون خواندن آن‌ها اصلاً فهم ادبیات مشکل است. امروز هم فکر می‌کنم همین‌طور است، امروز هم نقد به هر حال در کنار ادبیات پیش می‌رود. یک مقدر عقب‌تر یا جلوتر. یک نوع دستور است زبانی است برای این قضیه و اگر چه نظریات مختلفی وجود دارد، جزو آن می‌تواند محسوب بشود. با تمام اینها، نقد نوعی فن است، منظرش آموزش است تا آفرینش. در یک تعریف هم می‌شود این تعریف را ارائه داد که واقعاً نقد بیشتر بحث آموزش و شناخت و ارزش‌گذاری دارد تا آفرینش ادبی و از این نظر نمی‌شود جزء ادبیات محسوبش کرد.

حاج نصرالله: اول درباره صحبت‌های آقای مهدی پور، نکته‌ای بگویم. شروع این جلسات، به این شکل بود که بحثی بین دوستان پیش آمد که آیا نقد علمی است یا نه؟ بعد قرار شد که دوستان هر کدام در یک جلسه، با تهیه مقاله‌ای به این سوال بپردازند. من انتظار داشتم ایشان به عنوان مخالفت با این تیتیر که نقد علم است صحبت کنند؛ یعنی مطلب‌شان به این صورت باشد که نقد علم نیست، چون بحث سر این بود. اما در مورد این بحث که نقد هنر است یا ادبیات، من فکر می‌کنم که درواقع، در فرآیند ادبیات، فرآیند تصویری غلبه دارد بر فرآیند مفهومی. در نقد تفکر مفهومی است که عمل می‌کند. بنابراین، نقد هنر نیست، نقد ریشه در فلسفه دارد و از فلسفه تغذیه می‌کند. در بحث‌هایی که توی این چند جلسه انجام شد، برای من سوال‌های زیادی پیش آمد و به پاسخ‌هایی هم رسیدیم. از جمله به این نقطه رسیدیم که نقد ریشه در فلسفه دارد. در نقد، تفکر مفهومی غلبه دارد. حالا این که بگویید ممکن است قالب‌هایی بگیرد برای کار خودتان، این در اصل مطلب، تفاوتی ایجاد نمی‌کند. درواقع، نقد یک شیوه است و به «جراحی» می‌پردازد. نقد محدوده‌ای دارد و می‌تواند از آموزش شروع بشود می‌تواند جهان جدیدی کنار اثر ادبی بیافریند. عمده‌ای این رسالت را برای خودشان قائل هستند که با نقدشان، راه کارهایی ارائه بدهند. عمده‌ای دیگر طرف‌شان مؤلف است؛ یعنی می‌خواهند ایرادهای مؤلف را بگیرند. گروهی درصد آن هستند که جهان تازه‌ای بیافرینند. حالا این که تا چه حد موفق است، بستگی دارد به چشم‌انداز و درون‌مایه فکری‌اش. عصر ما عصری است که اقتدار در سیاست را نمی‌پذیرد، اقتدار در فلسفه را نمی‌پذیرد، اقتدار در روابط خانوادگی را نمی‌پذیرد. جامعه بشری به نقطه‌ای رسیده